

اهل صفه در متون تاریخی و ادبی عرفانی

قدرت‌الله خیاطیان*

چکیده

اهل صفه، گروهی از مسلمانان مهاجر و انصار صدر اسلام بودند که در سکوی در کنار مسجد حضرت پیامبر(ص) در مدینه در سادگی و زهد و فقر زندگی می‌کردند و از مصاحبت و فیض وجودی حضرت پیامبر(ص) مستقیماً برخوردار بودند. حضرت با آنان بسیار مهربان و عطف بود و از آنان دل‌جویی می‌کرد. در کتب سیره و نیز در منابع و مأخذ عرفانی، بسیار به آنان توجه شده و از حالاتشان سخن به میان آمده است. در این مقاله به استناد منابع مربوط تحقیقی در جنبه‌های مختلف احوال اهل صفه انجام گرفته و در برخی موارد بحث‌ها و نقدهایی صورت گرفته است.

کلیدواژه: اهل صفه، اصحاب پیامبر(ص)، عرفا، صوفیه، متون ادبی عرفانی

مقدمه

اهل صفه

اهل صفه، کسانی‌اند که منسوب به صفه‌اند. صفه در لغت به معنی سایه‌پوش (منتهی‌الارب/۱-۶۹۱/۲)، سایه‌بان (لسان‌العرب/۷، ذیل صفه) و ایوان مسقف (لغت‌نامه دهخدا/۱۰-۱۴۹۸۵/۱) آمده است. اهل صفه یا اصحاب صفه یا «ضیوف‌الاسلام» به گروهی از مسلمانان صدر اسلام گفته می‌شود که پس از هجرت حضرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه در ماه ربیع‌الاول سال چهارده بعثت (مروج‌الذهب/۱-۶۳۴) در سکوی که در کنار مسجد مدینه ساخته شد، سکنی گزیدند و به عبادت و یاد گرفتن قرآن و شرکت در جهاد و دیگر امور شرعی اشتغال داشتند و چه بسا پس از مدتی با تهیه‌ی منزل و مأوا آن‌جا را ترک می‌کردند.

* استادیار عرفان اسلامی دانشگاه سمنان ghkhayatian@semnan.ac.ir

اهل صفه در کتاب‌های تاریخی

در اغلب کتاب‌هایی که درباره‌ی تاریخ اسلام نوشته شده و از منابع اصلی و اولیه‌ی تاریخ اسلام محسوب می‌شوند - هم‌چون تاریخ طبری و تاریخ کامل ابن اثیر و تاریخ حبیب‌السیر و... - هیچ مطلبی درباره‌ی «اهل صفه» و چگونگی وضعیت آنان مشاهده نمی‌شود. اما در برخی دیگر از کتب تاریخ اسلام (فروغ‌ابدیت/۱/۴۵۸ و تاریخ اسلام/۸۵-۸۴) که در دوران معاصر نوشته شده و نسبت به منابع اصلی بسیار مختصرند، مطالب کوتاهی به صورت گذرا درباره‌ی اهل صفه ذکر شده است.

اهل صفه در کتاب‌های سیره

برخلاف منابع قدیمی تاریخی در کتب مربوط به سیره‌ی حضرت پیامبر(ص)، مطالبی را درباره‌ی اهل صفه می‌یابیم:

۱- سیره‌النبی ابن هشام: ابن هشام (وفات ۲۱۸ هـ.ق)، به نقل از محمد بن اسحاق (وفات ۱۵۰ یا ۱۵۱ هـ.ق) در باب پانزدهم کتاب سیره‌النبی (نصف اول، ۳۸۵) درباره‌ی اهل صفه می‌گوید:

«سید، علیه‌السلام، هرگاه که بیامدی و به مسجد نشستی و درویشان صحابه، مثل خباب بن الارت و عمار بن یاسر و ابوفکره و صهیب و غیر هم برفتندی و با سید علیه‌السلام بنشستندی، آن‌گه مهتران قریش بنشستندی و در ایشان نگاه کردندی و گفتندی: اصحاب محمد ببینید، مستی گدای بی‌توان، نه در سر دارند و نه در بر، چون تواند بود که حق تعالی چنین گدایان را بر ما مهتران برگزیند و ایشان را از میان ما به هدایت راه حق مخصوص گرداند؟ این خود، محال باشد. بعد از آن گفتندی: اگر محمد(ص) می‌خواهد که ما در مجلس وی حاضر شویم و سخن وی بشنویم، گو ایشان را پیش خود مگذار و با ایشان نشست و برخاست مکن. آن‌گاه حق تعالی از قول ایشان خبر باز داد. قوله تعالی: «أَهْوَلَاءِ مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ» (انعام/۵۳) و بعد از آن پیغمبر علیه‌السلام، نهی کرد از آن که درویشان صحابه از بر خود دور دارد، به قول قریش. قوله تعالی: «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ - أَلَيْ قَوْلِهِ - ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (انعام/۵۴-۵۲).

عبدالرحمن بدوی در کتاب *تاریخ تصوف اسلامی*، کهن‌ترین کتاب سیره‌ی موجود را که از اهل صفه یاد کرده طبقات ابن سعد (وفات ۲۳۰ هـ. ق) می‌داند. (تاریخ تصوف اسلامی/۱۶۳).

باید توجه داشت - همان‌طوری که گفته شد - منبع اصیل و قدیمی‌تری وجود دارد که قبل از طبقات ابن سعد، مطالبی را درباره‌ی اهل صفه نوشته است و آن همین کتاب *سیره‌النبی ابن هشام* است که از نظر زمانی بر طبقات ابن سعد تقدم دارد.

۲- طبقات ابن سعد واقدی (وفات ۲۳۰ هـ. ق): محمد بن سعد کاتب واقدی نیز در کتاب *طبقات تحت عنوان «خبر صفه و کسانی از اصحاب پیامبر(ص) که در آن بودند»* درباره اصحاب صفه می‌گوید:

«اصحاب صفه، گروهی از یاران رسول خدا بودند که خانه نداشتند و به روزگار رسول(ص) در مسجد می‌خوابیدند و روزها هم همان‌جا سایه می‌گرفتند و جای دیگری غیر از آن نداشتند. پیامبر(ص) شب‌ها به هنگام غذا خوردن آن‌ها را فرا می‌خواند؛ گروهی را میان یاران خود تقسیم می‌فرمود که با آن‌ها غذا بخورند و گروهی هم با خود رسول(ص) غذا می‌خوردند و چنان بود تا این که خداوند متعال آنان را ثروتی عنایت فرمود». (طبقات/۱/۲۵۳)

پس از آن، واقدی با دو واسطه از ابوهیره نقل می‌کند که وی گفته است: «سی مرد از اهل صفه را دیدم که بدون ردا، پشت سر پیامبر(ص) نماز می‌گزارند». و با دو واسطه از «واتله بن اسقع» - که خود یکی از اصحاب صفه بود - نقل می‌کند که:

«سی نفر از یاران رسول خدا را دیدم که فقط لنگ داشتند و پشت سر رسول(ص) نماز می‌گزارند و من خود یکی از ایشان بودم».

هم‌چنین واقدی با دو واسطه از ابوهیره، کرامتی را از حضرت پیامبر(ص) نقل می‌کند که درباره‌ی اصحاب صفه است:

«پیامبر(ص) شبی بیرون آمد و فرمود: یاران را فرا خوانید و منظور آن حضرت، اصحاب صفه بود. ... من یکی یکی ایشان را از خواب بیدار کردم و جمع شدیم و بر در خانه‌ی پیامبر(ص) آمدیم و اجازه‌ی ورود خواستیم که اجازه فرمود و کاسه‌ی بزرگی که در آن نوعی غذای ساخته شده از جو بود، پیش ما نهاد و دست بر آن گذاشت و فرمود: به‌نام خدا شروع به خوردن کنید و ما هر اندازه که خواستیم خوردیم و چون سیر شدیم، دست کشیدیم. گوید: پیامبر(ص) چون کاسه را پیش ما نهاد، فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، در خانواده‌ی محمد خوراکی دیگر غیر از آن چه می‌بینید، نیست. [راوی] گوید: به

ابوهریره گفتیم: هنگامی که همگی سیر شدید و از غذا خوردن دست کشیدید، چه اندازه باقی ماند؟ گفت: به همان اندازه که آن را گذاشته بود و فقط نشانه‌ی انگشتان روی آن باقی بود».
 واقدی به این نکته نیز اشاره دارد که طبق تفسیر ابن کعب قرطی، منظور از آیه‌ی «الْفُقَرَاءُ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ...» (بقره/۲۷۳)، اصحاب صفّه‌اند که در مدینه نه خانه‌ای داشتند و نه خویشاوندی و خداوند مردم را به پرداخت صدقه به ایشان تحریض فرموده است. (همان).

با مقایسه‌ی مطالب طبقات واقدی با سیره‌ی ابن هشام درباره‌ی «اصحاب صفّه» اساساً اشتراکی در بین آن دو مشاهده نمی‌شود و از این رو، واقدی از سیره‌ی ابن هشام استفاده و اقتباسی نکرده است؛ اما تقدّم طرح مطالب مربوط به اهل صفّه توسط ابن هشام، آشکار است.

«اهل صفّه» در منابع عرفانی

در فرهنگ اسلامی از مطالعه و بررسی کتب عرفانی این مطلب به دست می‌آید که بیش‌ترین توجه به وضعیت «اهل صفّه» را عرفا داشته‌اند. این موضوع به توصیف و تعریف و شرح احوال اهل صفّه منحصر نمی‌شود؛ بلکه برخی از صوفیه، خود را منتسب به آنان می‌دانند. این که دلایل این گرایش و انتساب به آن‌ها چیست و چه توجیهاتی دارد، حاوی نکاتی است که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱- هم‌چنانکه گفتیم، اهل صفّه یا اصحاب صفّه، گروهی از نخستین مسلمانان مهاجر و انصار بودند که به‌عنوان اصحاب پیامبر(ص) به یاری حضرت و دین خدا برخاسته و در سخت‌ترین شرایط، ایمان خود را به اسلام اعلام کرده و پایداری در راه خدا را عملاً نشان داده‌اند. البته واضح است که مراتب و درجات معرفت و ایمان آنان یکسان نبوده و گاهی تفاوت‌های زیادی در بین آنان بوده است؛ ولی به هر حال به‌عنوان نخستین مسلمانان و مؤمنان صدر اسلام، نقش مهمی در پیروزی و تثبیت مکتب اسلام ایفا کرده‌اند.

۲- اتفاق نظری که درباره‌ی «اهل صفّه» وجود دارد، این است که آنان گروهی از مسلمانان و مؤمنان بوده‌اند که در راه خداوند و به خاطر همراهی با حضرت پیامبر(ص) و هجرت، دست از خانه و کاشانه خود کشیده و در نهایت فقر و زهد و سادگی در سکوی کنار مسجد حضرت پیامبر(ص) زندگی کرده‌اند و عموماً در هنگام جهاد، از نخستین اولین افرادی بوده‌اند که در جنگ‌ها حضور یافته‌اند؛ از این رو عرفا و صوفیه از نظر زهد و سادگی و

بی‌اعتنایی به دنیا و مجاهده در راه حق، اصحاب صفه را به‌عنوان سرمشق و الگوی خود دانسته و ادعای تبعیت از رفتار و عمل آنان داشته‌اند.

۳- صحابی بودن اهل صفه، از جهت دیگری نیز دارای ارزش و اهمیت خاصی است؛ زیرا که آنان علاوه بر یاری حضرت پیامبر(ص)، سخنان او را به‌خاطر سپرده و به دیگران که دست‌رسی به حضرت نداشتند، منتقل می‌کردند. علاوه بر آن که به غیر از سخنان حضرت، اعمال و رفتار و سیره‌ی عملی آن بزرگوار را هم برای دیگر مسلمانان بازگو می‌کردند که این امر مسلماً جاذبه‌ی خاصی را نسبت به آن‌ها فراهم می‌آورده است. بدین جهت، اساساً سنت پیامبر اسلام(ص) از طریق اصحاب در بین مسلمانان مطرح و بیان شده است که اهل صفه نیز به‌عنوان اصحاب نزدیک حضرت، در این موضوع دارای نقش و تأثیر مهمی بوده‌اند. از این رو، عرفا و صوفیه نیز که خود را از پیروان سنت پیغمبر(ص) می‌دانند، احترام ویژه‌ای برای مقام و منزلت اهل صفه از خود نشان می‌دهند و اعمال و کارهای خویش را به آنان منسوب می‌کنند.

۴- برخی صوفیه در مورد انتساب خود به «اهل صفه» آن‌چنان تأکید دارند که خود را از بقایای اهل صفه اعلام می‌کنند. (اللمع فی التصوف/۵۱) و یا آن‌که اشتقاق لفظ «صوفی» را از «صفه» می‌دانند. درباره‌ی اشتقاق لفظ «صوفی» از «صفه»، بسیاری از بزرگان عرفان و تصوف، هم‌چون قشیری و شیخ شهاب‌الدین سهروردی این مطلب را صحیح ندانسته‌اند؛ زیرا طبق قواعد صرف و اشتقاق، چیزی که منسوب به «صفه» باشد، «صُفّی» خوانده می‌شود و نه «صوفی». (مصباح‌الهدایه، مقدمه/۶۸؛ رساله‌ی قشیری/۴۶۸؛ عوارف‌المعارف/۲۴ و ۲۵). بنابراین انتساب لفظی «صوفی» به «صفه» اساساً نمی‌تواند صحیح باشد. ظاهراً به خاطر دوری از همین اشتباه است که برخی از صوفیه خود را از پیروان «سیرت» اهل صفه معرفی می‌کنند. (عوارف‌المعارف/۲۵).

اکنون درباره‌ی «اهل صفه» با استناد به منابع عرفانی و دیگر مأخذ مربوط، جنبه‌های مختلف زندگی آنان بیان می‌شود:

مکان اهل صفه

در غالب کتاب‌هایی که درباره‌ی «اهل صفه» مطالبی را ذکر کرده‌اند، اتفاق نظر وجود دارد که مکان «صفه» در مدینه و در کنار مسجد حضرت پیامبر(ص) (مسجدالنبی) بوده است. (مصباح‌الهدایه/۱۵۳؛ تاریخ تصوف اسلامی/۲۸، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی/۱۳۷/۹). ابن تیمیه (دائره‌المعارف بزرگ اسلامی/۱۳۷/۹)، محل آن را در مدینه به‌صورت

مشخص تری در قسمت شمالی مسجد پیامبر(ص) ذکر کرده و اضافه کرده که «صفه» در محل مسقف و بزرگ و خارج از مسجد ولی متصل به آن بوده است. برخلاف نظر مشهور فوق، تنها امام مستملی بخاری (وفات ۴۳۴ هـ.) در شرح خود بر *التعرف لمذهب التصوف* کلابادی (ربیع اول/۹۳)، درباره‌ی محل صفه، سخنی غریب دارد. وی محل آن را در ناحیه‌ی «قبا» یعنی در دو فرسخی مدینه می‌داند.

البته سخن امام مستملی بخاری نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا هم‌چنان که گفتیم اولاً: سخن غریبی است و تنها وی آن را اظهار کرده و قول اجماعی و مشهور همان است که محل صفه در کنار مسجدالنبی در مدینه بوده است. (کشف‌المحجوب/۱۱۹). ثانیاً هر چند حضرت پیامبر(ص) در مهاجرت خود از مکه به مدینه در ناحیه‌ی قبا توقف چهار روزه‌ای داشته و اولین مسجد در تاریخ اسلام را در آن‌جا بنا نهاده؛ ولی مقصد اصلی حضرت و یارانش مدینه بوده و در آن‌جا مسجدی را تأسیس و در آن شهر ده سال اقامت داشته و حکومت اسلامی را بنیان‌گذاری کرده است. (مروج‌الذهب/۱/۶۳۵-۳۶۴) و لذا اهل صفه در کنار مسجد و منزل حضرت پیامبر(ص)، مصاحبت با آن حضرت داشته و مستقیماً از فیض وجودش بهره می‌برده‌اند.

تعداد اهل صفه

درباره‌ی تعداد اهل صفه در منابع مختلف، اختلاف فاحشی به چشم می‌خورد. ابونصر سراج در کتاب *اللمع* (ص ۱۵۳) آنان را سیصد و چند نفر می‌داند. هجویری، عارف معروف قرن پنجم در کتاب *کشف‌المحجوب* خود (ص ۱۲۲-۱۲۰) بدون آن که تعداد اهل صفه را بیان کند، سی و چهار تن از آنان را نام می‌برد و به مدح و توصیف برخی از آنان می‌پردازد. شیخ شهاب‌الدین سهروردی، عارف معروف قرن هفتم، در کتاب *عوارف‌المعارف* (ص ۲۴) تعداد آنان را چهارصد نفر اعلام می‌کند. اما حافظ ابونعیم اصفهانی (وفات ۴۳۰ هـ.) در کتاب *حلیه‌الاولیاء و طبقات الاصفیاء* (ج ۱/ص ۳۸۵-۳۳۷) نام اصحاب صفه را بیش‌تر از این تعداد و به ترتیب حروف تهجی شمارش کرده است. ابن جوزی هم در کتاب *صفه‌الصفوه* نام بسیاری از اهل صفه را در ضمن زهاد و عباد آورده است. (مصباح‌الهدایه، مقدمه ۶۸-۶۷).

با توجه به همین اختلاف نظری که درباره‌ی تعداد اهل صفه وجود دارد؛ برخی هم‌چون دکتر عبدالرحمن بدوی مؤلف *تاریخ تصوف اسلامی* (ص ۱۵۹) خود را با مشکل واقعیت تاریخی اهل صفه روبه‌رو دیده و کار تحقیق علمی - تاریخی درباره‌ی آن‌ها را مشکل دانسته و می‌گوید:

اهل صفه در متون تاریخی و ادبی عرفانی —————
 «یکی از ابعاد این مشکل، مربوط است به تعداد این گروه که ده، سی، هفتاد، نود و دو، نود و سه و چهارصد نفر گفته شده است».

بحث و بررسی در تعداد اهل صفه بر اساس متون

اگر به اهل صفه از جنبه‌ی تاریخی نظر کنیم که در سال اول هجری در مدینه، شکل گرفته‌اند و هر چند پایان کارشان به درستی معلوم نیست؛ اما این مطلب معقول و منطقی به نظر می‌رسد که تعدادشان ثابت نباشد؛ زیرا صفه اصولاً محل موقتی بوده است برای مهاجران و انصاری که خویشاوندی در مدینه نداشته و از نظر مالی نیز در تنگنا بوده‌اند و لذا تا زمانی که جا و مکان ثابتی نمی‌یافته‌اند، در صفه به سر می‌برده و ضمناً از حال و هوای خوش معنوی مصاحبت با رسول‌الله(ص) نیز برخوردار بوده‌اند و پس از این که از توان مالی نسبی برخوردار می‌شده و یا ازدواج می‌کرده‌اند از صفه خارج می‌شده‌اند؛ چنان که عبدالله بن عمر - از اصحاب صفه - در این باره می‌گوید:

«در روزگار رسول خدا(ص) وقتی که عزب بودیم، جز در مسجد نمی‌خوابیدیم و هیچ مسکن و مأوایی نداشتیم» (اللمع فی التصوف/ ۱۵۷).

نکته‌ی دیگر در این باره آن است که راویانی که احوال اهل صفه را بازگو کرده‌اند، آنان را در زمان‌های مختلفی دیده و احياناً تعدادشان را نیز ذکر کرده‌اند و چون اهل صفه در معرض کمی و افزونی بوده‌اند، تعدادشان متفاوت اعلام شده است.

قاسم غنی مؤلف کتاب سیر تصوف در اسلام (ص ۳۸) نیز چگونگی موضوع را در عین اختصار به خوبی تبیین کرده است. وی می‌گوید:

«اهل صفه، عبارتند از جمعی فقیر و غریب از مهاجرین صحابه که در حدود هفتاد نفر بوده و گاهی کم‌تر و بیش‌تر می‌شده‌اند. این جماعت به واسطه‌ی نداشتن مسکن و مال و اولاد در صفه‌ی مسجد نبوی منزل داشته‌اند و به نقل از ابن تیمیّه، اضافه بر مهاجرین، بعضی از غربای وارد به مدینه، اعم از فقیر و یا غنی همین که جایی برای منزل کردن پیدا نمی‌کرده‌اند، به آن صفه می‌رفته‌اند و پس از تهیه‌ی محل و مأوا، از اصحاب صفه جدا می‌شده‌اند. این است که اهل صفه عدد ثابتی نداشته‌اند و کم و زیاد می‌شده‌اند. مثلاً گاهی ده نفر یا کم‌تر بوده و گاهی به شصت یا هفتاد نفر می‌رسیده‌اند و از اول تا آخر، مجموعه‌ی صحابه‌ای که اهل صفه شده‌اند، بیش‌تر از چهارصد نفر بوده‌اند که بعضی به کسب، معاش می‌کرده‌اند و بعضی مهمان سایر مسلمین بوده‌اند...».

ضمناً جنگ‌ها و فتوحات صدر اسلام و روانه شدن غنایم به مدینه، سبب شده که اصحاب صفه دارای توان مالی شده و صفه را ترک کنند. هر چند افرادی بوده‌اند که فقر و پارسایی را بر زندگی آسوده و مرفه ترجیح داده و علاقه‌مند به ادامه‌ی زندگی زاهدانه در جمع اصحاب صفه بوده‌اند. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی/۱۳۸/۲-۱۳۷).

اسامی اصحاب صفه

در اغلب منابع عرفانی به‌صورت جسته و گریخته از اصحاب صفه نام برده شده که در بسیاری از موارد منحصر به افراد بسیار مشهور و سرشناس از آنان است. ابونصر سراج طوسی از مؤلفان مهم قرن چهارم هجری در کتاب *اللمع* خود در باب ویژگی اهل صفه (ترجمه/۱۲۵۴-۱۵۳)، تعداد معدودی از اصحاب صفه (ابن امّ مکتوم، ابوهریره، ابوموسی اشعری و عبد الله بن طلحه) را نام برده و بیش‌تر به شرح خصوصیات و ویژگی ظاهری آنان پرداخته است. ولی در دو سه کتاب دیگر عرفانی به‌صورت مفصل‌تری اسامی اصحاب صفه ذکر شده و بعضاً توضیحاتی درباره‌ی آنان ارائه شده است؛^۱ یکی از آنها، کتاب *منهاج‌العابدین ابوالحسن هجویری* است که طبق گفته‌ی خودش، مناقب اصحاب صفه را به تفصیل بیان کرده و در کتاب *کشف‌المحجوب* خود (ص ۱۲۲-۱۲۰) اسامی و کنیه‌های اصحاب صفه را به رسم ایجاز و اختصار و به‌صورت موزون و مستجع آورده است.

علاوه بر کتب هجویری، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب *حلیه‌الاولیاء و طبقات الاصفیاء* (ج ۱/۳۸۵-۳۳۷)، تحت عنوان «ذکر اهل‌الصفه» اسامی اهل صفه را به‌صورت مشروح و مفصل ذکر کرده است.

حال بر اساس منابعی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته‌اند، اسامی برخی از اصحاب صفه را می‌آوریم:

۱- بلال بن رباح؛ که هجویری او را منادی حضرت جبار و گزیده‌ی محمد مختار می‌نامد. (کشف‌المحجوب/۱۲۰).

^۱ در این‌جا از ذکر نام کتاب *تاریخ اهل‌الصفه* ابو عبدالرحمان سلمی - که متأسفانه تاکنون اثری از آن نیست - صرف‌نظر می‌شود. در این باره ر. ک: مجموعه آثار سلمی، ج اول، به اهتمام دکتر پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، پاورقی ص ۱۰. هم‌چنین از ذکر کتاب *التحفة فی الکلام علی اهل‌الصفه* تقی‌الدین سبکی (وفات ۷۵۲ هـ. ق.) که دکتر عبدالرحمان بدوی آن را به انضمام «تاریخ اهل‌الصفه» سلمی از منابع اصلی درباره‌ی اهل صفه می‌داند، خودداری می‌شود (ر.ک: تاریخ تصوف اسلامی/۱۵۹).

۲- ابو عبدالله، سلمان فارسی؛ که هجویری او را دوست خداوند داور و محرم احوال پیغامبر توصیف می کند.

۳- ابو عبیده، عامر بن عبدالله بن جراح؛ که هجویری او را سرهنگ مهاجر و انصار و متوجه خداوند غفار می داند.

۴- ابوالیقظان، عمار بن یاسر؛ که هجویری او را گزیده‌ی اصحاب و زینت ارباب اعلام می کند.

۵- ابومسعود، عبدالله بن مسعود الهذلی؛ که از نظر هجویری، گنج علم و خزینه‌ی حلم است.

۶- عتبه بن مسعود، برادر عبدالله؛ که هجویری او را متمسک درگاه حرمت و پاک از عیب و آفت می خواند.

۷- مقداد بن اسود؛ که از نظر هجویری، سالک طریق عزلت و معرض از عصایب زلت است.

۸- خباب بن ارت؛ که هجویری او را راعی مقام تقوا و راضی به بلا و بلوی می نامد.

۹- صهیب بن سنان؛ که هجویری او را قاصد درگاه رضا و طالب لقا اندر بقا می خواند.

۱۰- عتبه بن غزوان.

۱۱- زید بن خطاب - برادر عمر - که هجویری او را معرض از کونین و مخلوقات

می داند.

۱۲- ابو کبشه، مولای پیغمبر(ص).

۱۳- ابوالمرثد، کناز بن حصین غنوی.

۱۴- سالم، مولای خذیفه‌ی یمانی.

۱۵- عکاشه بن محسن.

۱۶- مسعود بن ربیع الفاری.

۱۷- عبدالله بن عمر.

۱۸- ابوذر، جندب بن جناده.

۱۹- صفوان بن بیضا.

۲۰- ابودردا، عویمر بن عامر.

۲۱- عبدالله بن بدر جهنی.

۲۲- ابولبابه بن عبدالمنذر.

۲۳- مِسْتَحْج بن اَثَّاثَة بن عَبَّاد (هجويری به نقل از تاريخ اهل الصّفه سلمی، او را از اهل صّفه می‌داند).

۲۴- ابوهريره.

۲۵- ثوبان.

۲۶- معاذ بن حارث.

۲۷- سائب بن خَلَّاد.

۲۸- ثابت بن وديعه.

۲۹- ابو عبيس، عويم بن ساعد.

۳۰- سالم بن عمير بن ثابت.

۳۱- ابواليسر كعب بن عمر.

۳۲- وهب بن معقل.

۳۳- عبدالله بن ائیس.

۳۴- حجاج بن عمرو اسلمی.

اسامی سی و چهار نفر مذکور را هجويری در كشف المحجوب، (۱۲۰-۱۲۲) آورده است).

۳۵- ابویوب انصاری، صاحب رحل حضرت پیامبر در هنگام هجرت از مکه به مدینه (تاريخ تصوف/۱/۱۳۸).

۳۶- واتله بن اسقع (طبقات واقدی/۱/۲۵۳).

۳۷- پدر يعیش بن قيس بن طهقه غفاری (همان/۱/۲۵۴).

۳۸- ابو فکيهه (سيره النبي، نصف اول/۳۸۵).

۳۹- ابن امّ مکتوم (اللمع فی التصوف/۱۵۳).

۴۰- حارثه بن نعمان بن مالک انصاری (حلیه الاولیاء/۱/۳۸۵-۳۳۷ و نیز رک: به فصلنامه مشکوه/۱۴۲-۱۱۵).

۴۱- ابوسعید خدری (مصباح الهدایه، مقدمه/۶۷).

۴۲- طلحه بن عمرو بصری (همان/۱۵۳ و پاورقی آن).

۴۳- سعد بن ابی وقاص؛ که گفته شده است تنها یک بار در میان اهل صّفه اقامت گزیده است. (تاريخ تصوف اسلامی/۱۶۲، به نقل از مجموعه الرسائل و المسائل ابن تیمیه (ج ۱/ص ۳۸-۳۷).

معیشت و احوال ظاهری اهل صفه

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، اهل صفه از گروه‌های مختلف تشکیل شده بودند. گروهی از آنان را مهاجرینی تشکیل می‌دادند که به دلیل ایمان آوردن به اسلام و جاذبه‌های شخصیتی و معنوی حضرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه هجرت کرده بودند و هر چند در مکه خانه و کاشانه داشتند، به جهت فشار و تهدید سران جاهلیت و کفار و مشرکین، ناچار به رها کردن زندگی خود شده و به مدینه آمده بودند. گروهی دیگر، از اهالی مدینه بودند که به دلایل روحی و معنوی در صفه می‌زیستند که از جمله‌ی آنها می‌توان «ابویوب انصاری» و «حارثه بن نعمان بن مالک انصاری» را نام برد. به غیر از دو گروه فوق، برخی نیز مهاجرانی از دیگر سرزمین‌ها بودند که در زمره‌ی اصحاب پیامبر(ص) قرار گرفته بودند. از این گروه می‌توان سلمان فارسی، صهیب رومی، بلال حبشی و ... را ذکر کرد.

با در نظر گرفتن جهات فوق، این نکته مشخص می‌شود که اهل صفه حداقل در دوران سکونت در صفه در فقر و تنگ‌دستی می‌زیسته و از حداقل وسایل و امکانات زندگی محروم بوده‌اند. حال وضعیت معیشتی آنان را در منابع عرفانی بیش‌تر جست‌وجو می‌کنیم:

ابونصر سرآج، عارف قرن چهارم که از اولین عرفایی است که در کتاب *اللمع* در «باب اهل صفه» (ص ۱۵۴-۱۵۳) به احوال و اقوال اصحاب صفه پرداخته، درباره‌ی آنان می‌گوید:

«اهل صفه هم‌چنان که در خبر آمده است... به کشاورزی و دام‌داری و تجارت نمی‌پرداختند و خورد و خوابشان در مسجد بود و حضرت پیامبر(ص) با آنان مؤانست و هم‌نشینی داشت و با ایشان هم‌غذا می‌شد و مردم را بر بزرگداشت و شناخت فضیلت آنان، ترغیب می‌فرمود... و چه بسا پیامبر(ص) اهل صفه را در بین توان‌گران روانه می‌کرد، به‌نحوی که همراه با بعضی، سه نفر و با برخی چهار نفر و یا پنج نفر را می‌فرستاد؛ و گفته‌اند: گاهی سعد بن معاذ (رض) با هشتاد نفر از اهل صفه به منزل خویش برمی‌گشت و آنان را اطعام می‌کرد».

وی به نقل از ابوهریره، در توصیف لباس و پوشش اهل صفه می‌گوید:

«هفتاد نفر از اهل صفه را دیدم که در لباسی نماز می‌خواندند که بعضاً به زانویشان نمی‌رسید و در حال رکوع به خاطر ترس از آشکار شدن عورت، با دستشان آن را می‌گرفتند.»

و به نقل از ابوموسی اشعری می‌گوید:

«از پوشیدن عبا، بویی هم‌چون بوی گوسفند از ما به مشام می‌رسید.» (همان/۱۵۴).

و نیز ادامه می‌دهد:

«در خبر است که حضرت پیامبر(ص) در مقابل گروهی از اهل صفه ایستاد، در حالی که برخی از آنان در پناه دیگران از لختی خود را می پوشاندند و قاری قرآن بر آنان قرآن تلاوت می کرد و آن ها می گریستند». (همان).

هر چند گزارش ابونصر سراج در کلیات با گزارش ابن سعد واقدی مطابقت دارد؛ اما از مقایسه ی محتوا و جزئیات آن این مطلب آشکار می شود که ابونصر سراج آن را از طبقات ابن سعد واقدی أخذ نکرده است.

امام مستملی بخاری، شارح کتاب *التعرف* (ربع اول/۹۳) وضعیت سخت تر و غمگین تری از «اهل صفه» ارائه می دهد. وی می گوید:

«در اخبار آمده است که گاهی چنین بوده که هر چهل نفر یک خرما می خوردند، بدین صورت که هر یک آن را مزه می کرد و به دیگری می داد و بیش تر برهنه بودند و خود را میان ریگ ها پنهان می کردند و در هنگام نماز از ریگ ها بیرون می آمدند و لباس کسانی را که نماز گزارده بودند، می پوشیدند و نماز گزاران در ریگ ها پنهان می شدند.»
و نیز درباره ی آنان می گوید:

«... گروهی بودند که از وطن های خویش بیرون شدند و از دوستان بریدند و در شهرها سیاحت کردند و جگر خود را تشنه و گرسنه داشتند و تن خویش را برهنه داشتند و دنیا را به جای گذاشتند.» (همان/۱۲۵).

و باز با استناد به متن تعرف به نقل از ابوهریره و فضاله بن عبید می گوید:

«اهل صفه از فرط گرسنگی بی هوش شده و می افتادند تا حدی که کسی آنان را نمی شناخت و اعراب آنان را دیوانه می پنداشتند و لباس آنان از پشم بود و اگر عرق می کردند و یا باران بر آن می ریخت، بوی گوسفند به مشام می رسید و یکی از سران مشرکان (عین بن حصین) خطاب به حضرت پیامبر(ص) می فرماید: بوی اینان مرا که آزار می دهد، آیا باعث آزار تو نمی شود؟». (همان).

امام مستملی بخاری، توصیف خود را از اهل صفه به نحوه ی زندگی حضرت عیسی (ع) و حضرت مریم ربط می دهد و به نقل از حسن بصری، درباره ی صفات حضرت عیسی (ع) می گوید:

«عیسی جامه ی موین پوشیدی و پوست درختان خوردی و هر جا که شب درآمدی، هم آن جا بخفتی؛ یعنی او را وطن پدید نبود و طعام مهیا نبود». (همان/۱۴۱).

و سپس به نقل از ابوموسی اشعری و حسن بصری، پوشیدن لباس پشمین را به حضرت پیامبر(ص) و اصحاب بدر نیز نسبت می‌دهد. (همان/۱۴۲) تا توجیهی برای رسم و آیین پشمینه‌پوشی و خرقه‌ی صوفیه ارائه دهد.

بحث و بررسی در ظاهر اهل صفه

درباره‌ی سخنان امام مستملی بخاری در خصوص اهل صفه دو نکته قابل ذکر است: یک نکته آن که، امام مستملی، مأخذ اخبار خود درباره‌ی اهل صفه را نام نبرده است و جدای از صحت و سقم اخباری که به نقل از ابوموسی اشعری و حسن بصری درباره‌ی سنت پشمینه‌پوشی آورده، تلاش بسیار دارد که صوفیه را از تابعان «اهل صفه» معرفی کند و در این راستا می‌گوید: پشمینه‌پوشی لباس انبیا و زوی اولیاء اوست. از نظر او صوفیه نیز که رسم پشمینه‌پوشی دارند، اساساً از پیامبر(ص) به‌طور عام و از اصحاب صفه به‌طور خاص تبعیت کرده‌اند و لذا صوفیه هم اگر نام خود را از صفه نگرفته باشند - که نگرفته‌اند؛ زیرا انتساب صوفی به صفه خود محل بحث و اشکال است - از نظر سیرت و خلق‌و‌خوی از روش اهل صفه تبعیت می‌کنند. وی برای تأیید نظر خود از این روایت حضرت پیامبر(ص) نیز استفاده می‌کند که «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» (همان/۱۴۳).

نکته‌ی دیگر آن است که حداقل درباره‌ی بخشی از اوضاع معیشتی و احوال اهل صفه، در برخی از منابع عرفان و تصوف، حالت اغراق و گزافه‌گویی به چشم می‌خورد؛ چنان که عبدالحسین زرین کوب (ارزش میراث صوفیه/۴۶ و نیز ر.ک: دائره‌المعارف بزرگ اسلامی / ۲ / ۱۳۸-۱۳۷) در این باره می‌گوید: «راجع به فقر و زهد این جماعت، صوفیه بعدها روایات زیاد نقل کرده‌اند که بعضی از آن‌ها هم گزاف می‌نماید».

ضمناً اقامت اهل صفه و کمک دیگر مسلمانان به آنان جنبه‌ی موقت داشته و ضرورت مهاجرت و فشار اقتصادی مشرکان و کفار، چنین حالی را اقتضا می‌کرده است. بنابراین این حالت نمی‌توانسته است جنبه‌ی دائمی و ثابت داشته باشد و رویه و سنت حضرت پیامبر(ص) نیز این‌گونه نبوده است که اصحابش همواره در فقر و تهی‌دستی و بدون امکانات به‌سر برند.

بنابراین در خصوص اهل صفه هر چند سختی‌ها و دشواری‌های زیادی را به‌خاطر مهاجرت و مجاهدت در راه خدا، متحمل شده‌اند؛ ولی گاهی برخی از صوفیه بزرگ‌نمایی‌هایی هم درباره‌ی آن‌ها انجام داده‌اند؛ از جمله «مکیدن یک خرما توسط چهل نفر از اهل صفه» را که امام مستملی بخاری (شرح‌التعرف، ربع اول/۹۳) در قرن پنجم بیان

می‌کند، توسط شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی در قرن هفتم تبدیل به «مکیدن آسته (= هسته) خرما» شده است. (ترجمه عوارف‌المعارف/۲۴).

احوال باطنی و مقامات عرفانی اهل صفه

اهل صفه، علاوه بر داشتن فضایی هم‌چون زهد و ساده‌زیستی و عبادت و تلاوت قرآن و جهاد در راه خداوند، دارای مقاماتی بوده‌اند که از جانب عرفا به آن‌ها نسبت داده شده است. از جمله ابونصر سراج طوسی آنان را «فقرا» می‌داند. (اللمع فی التصوف/۳۲۹). که از نظر وی مقام فقر، مقامی است شریف که شعار نیکوکاران و شیوه‌ی پرهیزگاران می‌باشد. (همان/۲۳۷-۲۳۵). امام مستملی بخاری در شرح تعرف ربع اول آنان را «اعراض کنندگان از دنیا» می‌نامد و فقرای مهاجر و محصورشدگان در راه خدا (ربع اول/ ۱۲۵-۹۳) و از جهتی غنی‌ترین اغنیا و عزیزترین عزیزان و اهل نور و پاکی. (همان/۱۴۸ و ۱۲۶) و اهل توکل. (همان، ربع سوم/ ۱۱۰۵).

البته از نظر امام مستملی بخاری، بر همه‌ی اصحاب پیامبر(ص) لازم نبوده است که در فقر و تنگ‌دستی به‌سر برند؛ بلکه هر که ادعای فقر می‌کند، بر او لازم و واجب است که در ادعای خود صادق باشد و الا چه بسا در معرض عتاب و عقاب رسول خدا(ص) قرار گیرد. وی برای تأیید نظر خود داستانی را درباره‌ی برخی از اهل صفه می‌آورد که یکی از آنان از دنیا رفت و در لباس کهنه‌ی او یک دینار پیدا شد. موضوع را به حضرت پیامبر(ص) گزارش دادند. حضرت فرمود: بر او داغی بگذارند. امام مستملی در توجیه این عمل حضرت می‌گوید: حال این طایفه اقتضا می‌کرده که نمی‌بایست ذره‌ای تمایل نسبت به دو عالم در دل داشته باشند تا نظری به غیر حق بر ایشان حاصل نشود. (همان، ربع سوم/۱۱۸۵).

در عین حال از نظر امام مستملی بخاری، اشکالی ندارد که افرادی هم‌چون عثمان و عبدالرحمن بن عوف - که از نظر او قطعاً از اصحاب صفه فاضل‌تر بوده‌اند. (همان، ربع سوم/۱۱۰۵) - به جمع‌آوری مال و منال دنیا بپردازند و با این‌که عملاً به جمع مال پرداختند، ولی مورد عتاب واقع نشدند و چون ادعای فقر نداشتند؛ لذا جمع‌آوری مال برای آنان امری حلال بوده است. اما اهل صفه چون که ادعای فقر کرده‌اند، بر ایشان واجب بوده است که ادعای خود را تصدیق کنند و برای صدق حال آنان، تحریم جمع مال فرض است و هر که بدان عمل نکند، مورد عتاب و عقاب قرار می‌گیرد. (همان، ربع سوم/۱۱۸۵).

درباره‌ی دیدگاه امام مستملی بخاری در نسبت دادن فقر به اهل صفه باید توجه داشت که این‌گونه نبوده است که همه اهل صفه بدون استثنا از فقیران باشند. بلکه عده‌ای از

آنان از خانه و زندگی و اموال خود در مکه دور شده بودند. (ارزش میراث صوفیه/۴۶) و هر چند برخی از آنان با صدقات گذران زندگی می‌کرده‌اند ولی گروهی نیز در پی کسب معاش می‌رفته‌اند. (سیر تصوف در اسلام/۳۸ و دائره‌المعارف تشیع/۲ ذیل اصحاب صفه).

شیخ شهاب‌الدین سهروردی در کتاب *عوارف‌المعارف* (ص ۲۵ و ۲۴) در ضمن روایتی که از عبدالله بن عباس نقل می‌کند، اصحاب صفه را آراسته به صفات رضا و تسلیم و خضوع و خشوع می‌داند و دارای سیرت امانت و صیانت و هدایت و کفایت و عزلت و اخلاص.

رفتار حضرت پیامبر(ص) با اصحاب صفه

رفتار حضرت پیامبر(ص) با اصحاب صفه بخشی از سیره‌ی آن حضرت (گفتار و عمل و تقریر) را تشکیل می‌دهد.

مجاورت مکان صفه با مسجدالنبی و منزل حضرت رسول(ص)، امکان حضور وی در بین اصحاب صفه را بیش‌تر فراهم می‌کرد و بنابراین اصحاب صفه می‌توانستند هر چه بیش‌تر از گفتار و عمل آن حضرت بهره‌برند و در نحوه‌ی زندگی، او را سرمشق خود سازند. با توصیفی که از وضعیت استقرار اصحاب صفه به عمل آمد و با مطالعه‌ی منابعی که درباره‌ی اصحاب صفه مطالبی را بیان کرده‌اند، به‌خوبی رفتار مشفقانه و محبت‌آمیز حضرت با آنان جلوه‌گر می‌شود.

حضرت پیامبر(ص) هرگاه به مسجد مدینه می‌آمد، می‌نشست و اصحاب صفه هم می‌آمدند و در محضرش می‌نشستند (سیره‌النبی، نصف اول/۳۸۵) و حضرت با آنان مؤانست و هم‌نشینی داشت و مردم را بر بزرگداشت و شناخت فضیلت آنان ترغیب می‌فرمود. رسول خدا، هنگامی که اهل صفه در خدمتش بودند، بر نمی‌خاست، تا آن‌که آنان برخیزند و هر وقت که حضرت با آنان مصافحه می‌کرد، قبل از آن‌ها دست خود را پس نمی‌کشید. عبدالله بن طلحه گوید: روزی با گروه اهل صفه، هم‌صحبت شدیم و گفتیم: ای رسول خدا! خرما درون ما را آتش زد و گوشت مردار را بر ما حرام نمودی. وقتی حضرت این سخن را شنید، بر بالای منبر رفت و فرمود: چرا گروهی پیدا می‌شوند و می‌گویند: خرما درون ما را آتش زد. آیا نمی‌دانید که همان خرما، خوراک اهل مدینه است. بنابراین به آن‌چه که یاری شدیم، شما را هم یاری دادیم و سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، حدود یک یا دو ماه است که از منزل رسول خدا، دودی برای پختن نان برنخاسته است و برای آنان به غیر از آب و خرما چیز دیگری نبود. (اللمع فی التصوف/۳۴۰-۳۳۸).

حضرت پیامبر(ص) شب‌ها به هنگام غذا خوردن آنان را فرا می‌خواند و گروهی را میان اصحاب خود تقسیم می‌کرد که با آن‌ها غذا بخورند و گروهی هم با خود حضرت غذا می‌خوردند و این وضع ادامه داشت تا آن‌که خداوند به آنان ثروتی عنایت فرمود. (طبقات واقدی/۱/۲۵۳). در این مورد ابوذر می‌گوید: «من از اهل صفّه بودم، عصرها جلوی اتاق پیغمبر(ص) جمع می‌شدیم. هر کدام از ما را به یکی از مسلمانان می‌سپرد و ده نفر یا کم‌تر باقی می‌ماندند، آن عده را هم نزد خودش می‌برد و خوراک خودش را به ایشان ایثار می‌کرد و بعد از شام می‌فرمود: بروید در مسجد بخوابید» (تلبیس ابلیس/۱۳۵).

حضرت پیامبر(ص) هم‌چنین به ایشان سلام می‌کرد و جویای احوال آنان می‌شد و می‌فرمود: «السلام علیکم یا اهل الصفّه، کیف أصبحتم؟» (همان/۱۳۵) و گاهی حال و هوای خاص برخی، توجه حضرت را جلب می‌کرد و حضرت به صورت انفرادی جویای احوال می‌شد و می‌پرسید: «کیف أصبحت؟» یک مورد از این قبیل، گفت‌وگویی است که بین حضرت و جوانی به نام حارثه بن نعمان بن مالک انصاری صورت گرفته که حالات عرفانی این صحابی اهل صفّه را به خوبی آشکار می‌سازد. جالب آن است که حضرت حالات او را تأیید می‌کند و از او می‌خواهد که در تداوم این حالات بکوشد. روایات مربوط به این گفتگو در کتب روایی شیعه و سنی ذکر شده است. (ر.ک. فصل‌نامه‌ی مشکوه، شماره‌ی ۶۵-۶۲/۱۴۲-۱۱۵).

بشارت حضرت پیامبر(ص) به اصحاب صفّه

ابوالحسن هجویری در کشف‌المحجوب (ص ۱۱۹) و سهروردی در عوارف‌المعارف (ص ۲۵) به نقل از ابن عباس می‌گویند:

«روزی رسول خدا (ص) نزد اصحاب صفّه ایستاد و فقر و جهد و پاکی باطنشان را دید، آن‌گاه فرمود: «ای اصحاب صفّه! بشارت بر شما باد! هر که از امت من به صفتی که شما دارید، باقی بماند و راضی به آن باشد، همانا او از دوستان من در بهشت است».

بدین طریق حضرت پیامبر، فقر و مجاهده‌ی آنان را ستود.

رفتار اهل بیت با اصحاب صفّه

رفتار اهل بیت پیامبر(ص) با اهل صفّه، به تأسی از آن حضرت از روی محبت و صمیمیت بوده و با آنان از روی دوستی و نزدیکی و حسن معاشرت رفتار می‌کرده‌اند؛ از جمله امام علی(ع) با اهل صفّه، خصوصاً با برخی از آنان (هم‌چون سلمان فارسی، عمار یاسر، ابوذر و مقداد بن اسود که از خواص اصحاب حضرت بودند) با لطف و بزرگواری و تعظیم و تکریم

و تأیید و حمایت برخوردار می‌کرد و آنان نیز نهایت اطاعت و حمایت از آن حضرت را با دل و جان اظهار می‌داشتند که از آن جمله می‌توان نظر تأییدآمیز حضرت را درباره‌ی سلمان ذکر کرد. (ر.ک: نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی/۳۰۳ و الفتوح ابن اعثم کوفی/۳۲۳-۳۲۲). و در خصوص عمّار یاسر، به سخن حضرت که «الحق مع عمّار حیثما دار» و حمایت امام از وی و بازداشتن خلیفه‌ی سوم از تبعید عمّار (الفتوح/۳۲۷ و ۶۴۵) استناد کرد و در ماجرای تبعید ابوذر از مدینه به ربه‌ه به دستور خلیفه‌ی سوم، برخی از اصحاب رسول خدا (ص)، چون علی بن ابی طالب (ع)، حسن (ع)، حسین (ع)، عبدالله بن عباس، عمّار یاسر، مقداد بن اسود با ابوذر هم‌دردی کرده و او را به صبر فرا خواندند. (همان/۳۲۳). به هر حال سلمان فارسی، عمّار یاسر، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود که از اصحاب صفه‌اند، از اولین کسانی‌اند که به شیعه‌ی علی (ع) معروف شده‌اند. (همان، تعلیقات/۹۹۲).

امام حسن (ع) و عبدالله بن جعفر در بسیاری از وقت‌ها با اهل صفه محشور بودند و هم‌چون سایر فقیران با آن می‌زیستند و دوستی آنان را از نشانه‌های دین‌داری می‌دانستند و با این که شرافت و بزرگی خود را از رسول خدا داشتند، در عین حال دوستی و هم‌نشینی با آنان را فضیلتی بزرگ می‌شمردند. (تاریخ تصوف اسلامی/۱۶۱).

نتیجه‌گیری

۱- با توجه به این که برخی از اهل صفه «هجرت» را برگزیده و برخی دیگر «نصرت» دادن مؤمنان» را انتخاب کرده بودند و مصاحبت حضرت پیامبر را افتخار خود می‌دانستند و عملاً به عبادت و تعلیم و تعلّم قرآن و جهاد فی سبیل الله و قناعت و رضا روی آورده بودند، مورد احترام فراوان حضرت واقع شده و اولین الگوهای مسلمانان بعد از معصومین را تشکیل می‌دادند.

۲- درباره‌ی اهل صفه ابتدا «سیره و طبقات» نویسان، شرح حال اهل صفه را گزارش کرده‌اند و سپس صوفیه همان گزارش‌ها را شرح و بسط و بال و پر داده و گاهی با اغراق و مبالغه آن‌ها را نقل کرده و مبنای نظرات خود قرار داده‌اند.

۳- هر چند اهل صفه به علت مهاجرت و ترک خانه و کاشانه در مدینه، فقیرانه زندگی می‌کرده‌اند؛ اما این نوع زندگی به جهت ضرورت و به صورت موقت بوده است؛ چنان که برخی پس از مدتی وضعیت نسبی بهتری یافته‌اند، از اهل صفه جدا شده و به زندگی انفرادی روی آورده‌اند. بنابراین برخلاف نظر صوفیه، نمی‌توان آن را مبنایی برای توجیه لزوم فقر دائمی برای صوفیه دانست.

۴- اختلاف نظری که درباره‌ی تعداد اهل صفه وجود دارد، مربوط به ورود و خروج برخی از آنان است که مرتباً در حال تغییر بوده‌اند.

۵- در برخورد متصوفه درباره‌ی اهل صفه تناقض آشکاری به چشم می‌خورد؛ زیرا از جهتی تصوف را بر اساس رفتار فقیرانه و زاهدانه‌ی اهل صفه توجیه می‌کنند و خود را از پیروان واقعی سیرت اهل صفه می‌دانند و از طرفی دیگر به توجیه تمول و رفتار اشرافی برخی از اصحاب می‌پردازند.

۶- در اهل صفه اشخاص مشهور و تأثیرگذاری هم‌چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری و عمار یاسر، حذیفه بن یمان، مقداد، ابویوب انصاری و ... وجود داشته‌اند که از جهت مقام صدق، رضا، ایثار، معرفت، مجاهده، توکل و انقطاع الی الله، دارای برجستگی خاصی بودند، و از نظر موقعیت معنوی و عرفانی از نمونه‌های والای عرفان اسلامی شمرده می‌شوند.

۷- صوفیه تلاش کرده‌اند که از اهل صفه تصویری که مطابق با برداشت آنان است، ارائه دهند و نه آن‌چنان که بوده‌اند؛ بدین‌گونه که از ابعاد گوناگون آنان، عمدتاً جنبه‌ی فقر و زهد و عدم دل‌بستگی به دنیا را به‌صورت اغراق‌آمیزی برجسته کرده‌اند تا آنان را از پیش‌روان تصوف مورد نظر خود جلوه دهند.

منابع

- ۱- *نهج البلاغه*، ترجمه‌ی محمد دشتی، ج ۲۴، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، ۱۳۸۳.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین، *تاریخ کامل*، ج ۳، ترجمه‌ی محمد حسین روحانی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱.
- ۳- ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، ترجمه‌ی محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- ۴- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *تلبیس ابلیس*، ترجمه‌ی علی‌رضا ذکاوتی فره‌گزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
- ۵- ابن هشام، عبدالملک، *سیرت رسول الله یا سیره‌النبی*، نصف اول، ترجمه‌ی رفیع‌الدین همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی‌تا.
- ۶- ابوطالبی، حمید، *اصحاب صفه*، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹.
- ۷- اصفهانی، حافظ ابونعیم، *حلیه‌الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، ج ۱، مصر، مکتبه‌الخانجی و مطبعه‌السعاده، ۱۳۵۱ق.
- ۸- انوشه، حسن، *اصحاب صفه*، دائرةالمعارف تشیع، ج ۲، ۳، تهران، نشر شهید محبتی، ۱۳۷۵.
- ۹- ابن منظور، *لسان‌العرب*، تنظیم و تعلیق علی شیری، ج ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

- ۱۰- بدوی، عبدالرحمن، *تاریخ تصوف اسلامی از آغاز تا پایان سده دوم هجری*، ترجمه‌ی محمود افنخارزاده، قم، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۱۱- خواند میر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۱، چ ۳، با مقدمه‌ی استاد جلال‌الدین همایی، زیر نظر دکتر محمود دبیر سیاقی، تهران، خیام، ۱۳۶۲.
- ۱۲- خیاطیان، قدرت‌الله، *حارثه بن نعمان انصاری، عارف و صاحب‌دل صدر اسلام*، فصل‌نامه‌ی مشکوه، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، شماره‌ی ۶۵-۶۲ ص ۱۷۴۲-۱۱۵، ۱۳۷۸.
- ۱۳- دهباشی، مهدی و سیدعلی اصغر میر باقری فرد، *تاریخ تصوف (۱)*، چ ۲، انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
- ۱۴- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، ج ۱۰، چ ۲ از دوره‌ی جدید، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۵- زرین کوب، عبدالحسین، *ارزش میراث صوفیه*، چ ۸، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- ۱۶- سبحانی، جعفر، *فروع ابدیت*، چ ۱، قم، نشر دانش اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۱۷- سجادی، سیدجعفر، *فرهنگ معارف اسلامی*، چ ۲، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۶.
- ۱۸- سراج طوسی، ابونصر، *اللمع فی التصوف*، ترجمه‌ی قدرت‌الله خیاطیان و محمود خورسندی، سمنان، نشر دانشگاه سمنان، ۱۳۸۶.
- ۱۹- سلمی، ابو عبدالرحمن، *مجموعه آثار سلمی*، چ ۱، به اهتمام دکتر پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- ۲۰- سپهروردی، شیخ شهاب‌الدین، *عوارف المعارف*، چ ۲، ترجمه‌ی ابومنصور بن عبدالمومن اصفهانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۲۱- صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، *منتهی‌الادب فی لغه‌العرب*، تهران، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، بی‌تا.
- ۲۲- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، چ ۳، ج ۵، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵.
- ۲۳- غنی، قاسم، *سیر تصوف در اسلام*، چ ۳، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۶.
- ۲۴- فیاض، علی‌اکبر، *تاریخ اسلام*، چ ۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۵- قشیری، ابوالقاسم، *رساله‌ی قشیریه*، چ ۴، ترجمه‌ی ابوعلی عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۲۶- کاشانی، عزالدین محمود، *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*، چ ۳، با تصحیح و مقدمه‌ی جلال‌الدین همایی، تهران، نشر هما، ۱۳۷۶.
- ۲۷- مستملی بخاری، امام ابوابراهیم، *شرح‌التعرف لمذهب التصوف*، تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳.
- ۲۸- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر*، ج ۱، چ ۶، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- ۲۹- واقدی، محمد بن سعد، *طبقات*، ج ۱، چ ۲، ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی